



وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ
 خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا
 سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ
 الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ
 إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩٣﴾
 قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ
 خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٤﴾
 وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ
 عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٩٥﴾
 وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ
 الَّذِينَ أَشْرَكُوا يُوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ
 سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ
 يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾
 قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ
 قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
 وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٩٧﴾
 مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ
 وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ
 لِلْكَافِرِينَ ﴿٩٨﴾

﴿٩٣﴾ و آن گاه که پیمان محکم از شما گرفتیم و کوه را بالای سر شما بلند کردیم: آنچه به شما دادیم با نیرویی نگاه دارید و بشنوید. گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم. و به سبب کفر مخصوصشان، (محبت) گوساله در خلال قلبشان جای گرفته و قلوبشان از آن سیراب شده است. بگو اگر به راستی مؤمنید بس بد و ناپسند است آنچه ایمانتان شما را به آن امر می‌کند و به آن می‌دارد.

﴿٩٤﴾ بگو اگر سرای دیگر نزد خدا خالص برای شماست نه دیگر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر در این ادعا راستگویانید.

﴿٩٥﴾ و با آنچه به قدرت و دست‌های خود به پیش فرستاده‌اند، هیچ گاه آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند به حال ظالمان بس داناست.

﴿٩٦﴾ تو اینان را حریص‌ترین مردم برای نگهداری هر زندگی می‌یابی، و حریص‌تر از کسانی که رو به شرک رفته‌اند، تا آنجا که یک تن آن‌ها بسی دوست دارد که هزار سال (در دنیا) زیست کند، با آنکه این گونه زیست وی را از عذاب برکنار نمی‌دارد، و خداوند به آنچه می‌کنند بسی بیناست.

﴿٩٧﴾ بگو هر که دشمن جبرئیل است، باشد؛ چه او آن کتاب را بر قلب تو به اذن خدای نازل کرده است، در حالی که تصدیق کننده است آنچه را پیش روی آن بوده و نور هدایت و بشارت برای مؤمنین است.

﴿٩٨﴾ کسی که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران و جبرئیل و میکائیل است، باشد؛ پس خداوند هم دشمن کافران است.



{ ۹۹ } به راستی ما آیات بس روشن و روشن کننده‌ای
به تو نازل کردیم و جز فاسقان به آن کافر نمی‌شوند.
{ ۱۰۰ } مگر چنین نیست که هر عهدهی بستند گروهی
از آن‌ها آن عهد را پشت سر افکندند؟ بلکه بیشتر
آنان ایمان نمی‌آورند.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ
بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿٩٩﴾
أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ
أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾

شرح لغات

إِشْرَاب: سیراب کردن؛ وادار کردن به شُرب؛ آب را به ریشه کشت رساندن؛
محبت را در خلال قلب جای دادن. به معنای اختلاط هم آمده؛ گویند: سفیدی
مشرف به سرخی.

خَالِصَة (فاعل مؤنث، یا مصدر مانند عافیة): رهایی؛ پاک و بدون شریک؛ رهایی
از درد و رنج.

تَجَدُّد (مضارع وجد): یافتن؛ به دست آوردن؛ دریافت کردن، از چیزی بی‌نیاز
شدن؛ بر کسی خشم گرفتن؛ برای کسی اندوهناک شدن.

أَحْرَص (افعل تفضیل از حرص): به چیزی به شدت علاقه‌مند شدن؛ پوست را
تا آخر کردن؛ جامه را فشردن و پاره کردن.

یود (از وُد): محبت، شیفتگی، آرزو، دوست.

یَعْمَر (از عمر، به فتح عین و ضم آن با سکون یا ضمّ میم) [به صورت فعل]:
خانه مسکون شد؛ در خانه جای گرفت؛ [به صورت اسم]: بندگی خداوند؛ مدت
زندگی که در این مدت بدن آباد و معمور است؛ به طول انجامیدن زندگی.

أَلْف: هزار، [إلف]: انس، دوستی، بخشش.

مُزْحَج (از زَحَج): دور کردن؛ زایل کردن؛ چیزی را با تکان پی‌درپی از جای
کندن و برکنار داشتن.

جبریل (به فتح و کسر جیم و کسر راء، با الف و همزه و بدون آن. غیر عربی است): نام فرشته وحی و الهام و کشف، و نیروی مکمل قابلیتات. گویند از «جبر»: قوه و «ایل»: خداوند ترکیب یافته است [به عبری یعنی نیروی خداوند].
 میکال، مانند جبریل، نام غیر عربی است و چند گونه قرائت شده.
 اِذْن: اجازه، علم، اباحه.^۱ اذن خدا همان علم و تشریح و تقدیر خداوند است.
 نَبَذ: پراندن با دست؛ چنان که «لفظ» پراندن از دهان است و «نَفث» پراندن از سینه.

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ». این آیه دوباره اخذ میثاق و رفع طور را یادآوری می‌کند. آیه ۶۳، در بیان نعمت‌های خداوند بر یهود و لغزش‌ها و سرکشی‌های آنان بود و این آیه، ردّ ادعای آن‌هاست که گفتند: تنها به آنچه بر ما نازل شده و به پیامبران خود ایمان می‌آوریم. آن آیه «رفع طور» را به محکم گرفتن کتاب و شریعت و تذکر آنچه در آن آمده تفسیر کرد و این آیه، دستور نگهداری و اطاعت و شنوایی آن است. از یهود، که مدعی ایمان به پیامبران قبیلۀ خود و دستورات آن‌ها هستند، [می‌پرسد که] پس چرا پیامبران خدا را کشتند؟ چرا پس از موسی که با آن همه آیات برای رهبری و نجات آن‌ها آمد، گوساله‌ای را معبود و رهبر خود قرار دادند؟ (گوساله پرستی آن‌ها هم به همین جهت تکرار شده) پس چرا با آن پیمانی که به صورت بالا بردن کوه از آن‌ها گرفته شد، در همان حال که از ترس گفتند: شنیدیم و ما شنوا و مطیعیم، به زبان یا در خاطر و تصمیم باطنی خود گفتند: نافرمانی و پیمان شکنی کردیم: «قالوا سمعنا و عصینا». این‌ها همه برای آن است که نفوس و عقولشان فاسد شده و استعداد هدایت از آنان رفته است، و جز آنچه با هواهای

۱. اباحه حکمی است که شخص در انجام دادن یا ندادن آن اختیار داشته باشد. (لاروس)



نفسشان سازگار است نمی پذیرند و آن گوساله و هر مظهر فریبنده مادی، چنان دل های آن ها را پر و اشباع کرده که در آن ها جای نفوذی برای حق و خیر باقی نمانده است:

«واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم». به سبب کفر اختیاری، قلوبشان از حقایق تهی گشت پس گوساله در آن جای گرفت. باید مقصود از «العجل» محبت و علاقه به گوساله باشد که دل های آنان را پر ساخته، ولی به جای آن «العجل» ذکر شده، آن هم با «اشراب»، تا با این تعبیر، وضع نفسانی آنان نمایانده شود که علاقه و توجه پیوسته آنان به گوساله، گویا به صورت آب و مایعی در خلال قلوبشان نفوذ کرده و ذهن و باطنشان را یکسره فرا گرفته است. با این کجروی ها، رفتاری که با پیامبران کردند و از دستورهای آن ها سر باز زدند و با این قلبی که تیرگی شرک، حسد و خودپسندی سراسر آن را فرا گرفته، باز مدعی ایمان اند و خود را سرآمد اهل ایمان می دانند، با آنکه ایمان و عقیده پاک و درست منشأ فضایل نفسانی و امر به خیر است. پس این ها یا ایمان ندارند یا ایمانی است آمیخته با اوهام و ساخته از خیالات و تعصبات:

«قل بئسما یأمرکم به ایمانکم ان کنتم مؤمنین». اینان با این روش و اعمالی که دارند خود را گزیده خدا و آمرزیده در آن سرا می پندارند؛ بلکه سرای بهشتی را ویژه خود می دانند. پس چرا این سان به این دنیا و علاقه های آن دلبسته و از مرگ و اندیشه آن گریزان اند؟ اگر راست می گویند باید بیش از همه در انتظار مرگ و در آرزوی آن به سر برند: «قل ان کانت لکم الدار الآخرة عندالله...».

با این همه ستم و گناه و آنچه در صفحه سیاه زندگی خود ثبت کرده اند، هیچ گاه آرزوی مرگ نمی کنند و اندیشه آن را هم به ذهن خود راه نمی دهند: «وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمْت اَیْدِيَهُمْ». نسبت «قَدَّمْت» به «ایدی» نظر به اعمال مؤثر است که بیشتر



بادست انجام می‌گیرد.

با این همه ادعای گزیدگی خدا و ویژگی در آن سرا، نه اینکه آرزوی مرگ نمی‌کنند، بلکه اگر کسی در میان همه ملل و قبایل جستجو کند، این‌ها را به زندگی در این جهان، به هر صورت که باشد، حریص تر می‌یابد. تعبیر «و لتجدنهم أحرص الناس على حياة» جستجو و یافتن مؤکد و حتمی را و نکره آمدن «حياة» هر نوع زندگی را، هرچه پست و ننگین باشد، می‌رساند. این‌ها، حتی از مشرکان و مللی که ایمانی به مبدأ و معاد ندارند هم به دنیا دلبسته‌تر و حریص‌ترند، تا آنجا که مردمی از این‌ها بسی دوست دارند که تا هزار سال بزیند: «ومن الذين اشركوا يودّ احدهم لو يعمر الف سنة».

ظاهر این است که «او» عطف به «أحرص»، «يودّ»، بیان حرص شدید آن‌هاست. بعضی «او» را استینافی گرفته‌اند به این معنی: و بعضی از مشرکان نیز بسی دوست دارند که هزار سال به سر برند. این ترکیب خلاف ظاهر و سیاق آیه است. از این آیه که دربارهٔ یهود است، این دو مطلب کلی دریافت می‌شود:

۱- اثر نفسانی ایمان به آخرت و ایمان به رحمت شامل و کامل خداوند این است که مؤمن روی خود را به سوی عالم بقا گرداند و از مرگ، به خصوص در راه وظیفه، نهراسد و رشته‌های علاقه به دنیا در وی سستی گیرد تا در پایان بریده شود و خود را آسان و مطمئن آمادهٔ حیات آخر گرداند؛ چه گرداندن روی باطن به سوی بقا و آسان شدن عبور از گردنهٔ این جهان به سوی آن سرا، اصل دوم دعوت پیامبران و کلید سعادت و یگانه راه عاقلانهٔ فداکاری و راز تکامل عمومی است. مگر آدمی، با این همه آرزوهای طولانی و عمر کوتاه، جز با ایمان راسخ به بقا، می‌تواند راه‌های مشکل زندگی را بر خود هموار و تلخکامی‌ها را شیرین سازد؟

۲- مردم دربارهٔ مرگ و دلبستگی به دنیا سه گروه‌اند: نخست، مردمی که ایمان به



آخرت و امید به رحمت پروردگار دارند و خود را آماده آن می‌کنند، مانند پیامبران و رهبران خدایی و کسانی که در تحت تربیت آن‌ها قرار گرفته‌اند و دسته‌ای از فلاسفه محقق الهی. دوم، مردم بی عقیده به آخرت و مشرک به خدا. این‌ها چون مرگ را فنا و موجب خلاصی از رنج‌ها و مشکلات زندگی می‌پندارند و گاهی برای خلاصی و گاه به حسب غریزه فداکاری، خود را به کام مرگ می‌اندازند و با تلقین و تحریک، از زندگی و علاقه‌های آن چشم می‌پوشند؛ مانند بیشتر مردمی که در راه مسلک و وطن و آزادی از خود می‌گذرند. سوم، منتسبین به ادیان‌اند که ایمان ضعیف و جدانی و گاه غیر منطقی آنان آمیخته به غرور و امیدهای عوامانه و اتکاء به وسایط است.^۱ این‌ها چون با همان غرورها، از پاداش و عذاب آخرت نگرانی دارند و گرفتار دودلی (ازدواج نفسانی)^۲ هستند، از مردم بی دین و مشرک هم به زندگی دلبسته‌ترند و از فداکاری در راه حق و خیر گریزان می‌شوند؛ مانند یهود که قرآن درباره آن‌ها بحث کرده و آن‌ها را نمونه آورده است و بیشتر مسیحیان و مسلمانان امروز [نیز این چنین هستند]. این گروه نخست از مقام تربیت عالی دین سقوط کرده‌اند و آن‌گاه از فطرت فداکاری!

کتابخانه آنلاین «طالقانی» و زمانه ما

۱. منظور ایمانی است که از وجدان شخص سرچشمه گرفته، لیکن با استدلال و تعقل و منطقی تقویت نشده است که به یقین قطعی برسد. این گونه اشخاص از ایمان خود مغرورند و بر خدا و پیامبر منت می‌گذارند که ایمان آورده‌اند و در برابر ایمان خود خواستار امکانات و نعمت‌های این جهانی هستند و برای رسیدن به شش دانگ بهشت به وسایل انحرافی متوسل می‌شوند و کسانی غیر از خدا را واسطه قرار می‌دهند.

۲. کسانی که ایمان ضعیف و عوامانه‌ای دارند، به جای اینکه در تقویت ایمان خود بکوشند و همیشه آماده مرگ باشند، چون به دنیا سخت دل بسته‌اند و دنیای خود را با فساد و گناه به دست آورده‌اند، گرفتار گونه‌ای دودلی و تردید و ازدواج نفسانی هستند یعنی هم به آخرت ایمان دارند و هم از کیفر آن جهانی می‌ترسند، لیکن این ترس باعث نمی‌شود که خود را اصلاح کنند و آرزوی مرگ داشته باشند، بلکه بیشتر دست به دامن واسطه‌ها می‌شوند و آرزو می‌کنند که عمری طولانی‌تر به دست آورند تا، به نام دین، به مقاصد دنیوی خود برسند. این دوگانگی در ایمان و دلبستگی به دنیا، همان ازدواج نفسانی است.



[نشانه روشن ایمان به آخرت گذشت و فداکاری است]

نشانه و برهان روشن ایمان به آخرت و گشوده شدن دریچه بقا به روی انسانی که درونش سرشار از طلب بقاست، همین گذشت و فداکاری است که مسیحیان و مسلمانان نخستین نمونه و شاهد آن بودند، و آن‌ها با اتکا به همین ایمان، با آن سرعت دعوت خود را پیش بردند و مردم دنیا را متعجب کردند. علت مهم ذلت و عقب ماندگی مسلمانان همین است که به سبب غرور و ضعف عقیده صریح، به اندازه مشرکین هم گذشت و فداکاری ندارند و با هر وضع و به هر صورت و هر چه بیشتر، آرزوی این گونه زیستن دارند: «لو یعمّر ألف سنة». شاید ذکر هزار سال برای این باشد که «الف» آخرین رقمی بوده که ارقام دیگر از آن ترکیب می شده است. ایرانیان قدیم در تعارفات اعیاد ملی، مانند نوروز، [به یکدیگر] می گفتند: «هزار سال بزی». چنان که امروز که همّت‌ها و عمرها کاسته شده می گویند: «صد سال به این سال‌ها!».

«قل من کان عدواً لجبریل فانه نزله علی قلبک». کینه و دشمنی قوم یهود با شخص و عنوان قومی و عربی این پیامبر نباید باشد، چون با او از این جهات سابقه خصومتی نداشتند؛ پس دشمنی آنان با رسالت و دعوت اوست که آن هم از خود او نبود. این رسالت و وحی از مبادی بالاتری است که نفوس مستعد را به سوی خیر و کمال پیش می برد و بر هر مستعدی به حسب استعداد وی حق و حکم را القا می کند. این مبدأ الهام بخش و فرودآورنده وحی - که به زبان عبرانی به عنوان جبرائیل به آن اشاره می شده - به حسب اراده و مشیت حکیمانۀ خداوند و اذن وی، قلبی را از پرتو وحی و الهام روشن می کند. پس در حقیقت دشمنی یهود با



این گونه مبادی و مبدأ المبادی^۱ است.

جواب «مَنْ» موصول که متضمن شرط است، گویا از جهت وسعت و اهمیت ذکر نشده است تا هر کس به اندازه فهم خود جوابی بیندیشد، مانند: «هر که دشمن جبرئیل است باشد؛ از دشمنی بمیرد؛ می تواند دشمنی کند؛ نمی تواند با وی بستیزد، [چنین کسی] چه فرومایه و ناتوان است. خداوند و جبرئیل هم با او دشمن است». می شود «من» استفهامی باشد: کیست که دشمن جبرئیل باشد؟!

ضمیر «إِنَّه»، راجع به جبرئیل و ضمیر «نَزَلَه» به قرآن برمی گردد: پس آن جبرئیل است که قرآن را بر قلب تو نازل کرده است. می شود ضمیر «إِنَّه» راجع به خدا باشد؛ یعنی جبرئیل واسطه است و اگر با او دشمنی دارید، این دشمنی نابجاست، زیرا قرآن از او نیست و از جانب خداست. می شود ضمیر «نَزَلَه»، به جبرئیل برگردد: آن جبرئیل (فرشته وحی) را خدا بر قلب تو فرورستاده و تو از خود اختیاری نداری. به جای «قلبی»، «قلبک» آمده تا گویا این جمله از گفته و توجه به شخص رسول، مطلق گردد؛ چه در معرض و هنگام نزول وحی، قلب او مقهور تشعشع و یکسره ظرف وحی می گردید و خواست و جودی و قلبی برای شخص آن حضرت نبود.

[سابقه دشمنی یهود با جبرئیل] کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

با این بیان، نیازی به نقل اقوال و پیدا کردن سابقه خصومت یهود با جبرئیل نیست، مطلبی است کلی که دشمنی با این رسالت، دشمنی با نوامیس عمومی و کلی

۱. جبرئیل یا فرشته وحی به فرمان خداوند قرآن را بر پیامبر ﷺ فرود آورده است. مبدأ وحی جبرئیل است و نعمت های دیگری مانند عقل و اراده و اختیار نیز از جانب پروردگار و به فرمان او به وسیله مأموران دیگری مانند میکائیل و اسرافیل و عزرائیل بر بشر نازل می شود. هر یک از این مأموران مبدأ رسانیدن یکی از اوامر پروردگار هستند و مبدأ المبادی خداست، چنانکه آیه الله طالقانی در سطور بعد توضیحاتی داده است.



جهان است، نه دشمنی با شخصی یا قومی. مفسرین گویند: چون بعضی از رهبران یهود از پیامبر اکرم ﷺ شنیدند که جبرئیل قرآن را نازل می‌کند، بهانه دیگری یافتند و گفتند: اگر جز جبرئیل نازل می‌کرد ما می‌پذیرفتیم؛ چون ما و جبرئیل با هم سابقه دشمنی داریم نمی‌پذیریم.^۱ و می‌گفتند: خرابی بیت المقدس و آوارگی یهود و چیرگی دشمنان بر ما همه به وسیله جبرئیل بوده است!

گویا ویرانی‌ها [ی سرزمین یهود] و آوارگی‌های یهود را که نتیجه سوء اعمال و اخلاقتشان بوده، پیامبران بزرگ پیش از وقوع، یهود را از آن بیم می‌دادند و آن را از جانب فرشته وحی - که به زبان عبرانی او را جبرئیل می‌خواندند - خبر می‌دادند. از این رو نام جبرئیل در ذهن آن‌ها با خاطرات [ناگوار] گذشته و مصائب همراه بوده و همین را بهانه نپذیرفتن دعوت اسلام می‌آوردند.

دشمنی یهود با این رسالت، دشمنی با مبادی وحی و عوامل وجود و دستگاه آفرینش و دشمنی با رسالت و پیامبری خودشان است، چون این رسالت مصدق و مبین رسالت پیامبران بنی اسرائیل و پرتوافکن راه‌های هدایت و گشاینده درهای خیر و بشارت است که هر روح ایمانی و طالب خیری جویای آن است.

«مصدقاً لما بین یدیہ و ہدی و بشری للمؤمنین». گرچه قرآن از جهت ظهور در این جهان مؤخر است، ولی به حسب مراتب نزول، [کتب پیشین] مقدمه و پیش درآمد ظهور قرآن و کمال وحی بوده‌اند: «بین یدیہ». پس دشمنی با این رسالت، دشمنی با حق و همه مبادی حق است: «من کان عدوا لله و ملائکتہ و رسلہ...».

«و لقد أنزلنا الیک آیات بیّنات»: ما از مقام بلند ربوبی آیات بیّناتی فرو فرستادیم. چون این آیات خود بیّنه است، نیازی به دلیل و بیان ندارد؛ مانند نور که خود روشن و روشن کننده است. قرآن با اعجاز فطری، عقلی، بیان حقایق و



براهین و ربط مبادی با نتایج خود، بیان و مبین است. تنها فطرت‌های منحرف که در اثر عصبیت، تقلید ناروا و اوهام و شرک میراثی از حدود درک صحیح و بیش حق بیرون رفته‌اند، به آن کافر می‌شوند: «وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ».

در اثر همین انحراف فطرت و فسق است که یهود و اهل کتاب از هیچ آیین خدایی پیروی نمی‌کنند و به هیچ عهد و پیمانی برقرار نمی‌مانند: «او کَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ»؛ بلکه بیشتر آنان پیش از آنکه عهدی ببندند، به دعوت پیامبران نمی‌گروند.

«بل اکثرهم لا يؤمنون» این آیه خطاب تسلیت و لطف به پیامبر گرامی است: از بهانه جویی و لجاجت اهل کتاب دلسرد و رنجیده خاطر مشو! این آیات بیّنات است، آنان که کفر می‌ورزند از حدود فطرت بیرون رفته‌اند و به همین جهت در خلاف جهت تابش این آیات قرار گرفته‌اند، روش آنان پیوسته عهدشکنی و دور افکندن پیمان‌ها بوده است.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»